



تفسیر سورہ مُلک

شوشگاه علوم انسانی و مطبسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

«قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ
السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا
تَشْكُرُونَ»



بگو، «او» کسی است که شما را روی
زمین انشاء کرده و بوجود آورد و به شما گوش و
دل داد (گوش داد که بشنوید و دل داد که روی
دیده‌ها و شنیده‌ها تفکر و استنتاج کنید) و لکن
عده کمی از شما سپاسگزار هستند.

شہید آية الله مرتضی مطهری



همه این تذکرها برای این است که انسان گوشی داشته باشد برای شنیدن و چشمی برای دیدن. البته مراد از چشم و گوش تمام حواس است ولی چون چشم و گوش از بقیه حواس مهم تر است به این خاطر قرآن فقط این دو را ذکر می فرماید. و همه اینها سپاس لازم دارند، چشم داده شده که ببیند «قُلْ أَنْظُرُوا مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱ نه اینکه انسان چشم را هدر بدهد و به این دنیا بیاید و برود و چیزی نبیند و همچون ماده خمی از برای تفکر از آن استفاده نکند پس شکر و سپاس چشم و گوش این است که آیات الهی را ببیند و بشنود، ولی شکر دل این است که در باره دیده ها و شنیده ها، تفکر و نتیجه گیری کند. در اینجا نکته ای است که به آن اشاره می کنم:

در فن فصاحت و بلاغت در علم معانی فصلی است که از آن به «التفات» تعبیر می کنند.

مراد از التفات این است که کسی که در حال سخن گفتن است گاهی برای ابراز حالات نفسانی مستمعین و یا برای اظهار نظر خود نسبت به مخاطبین ضمیرهای مخاطب یا متکلم یا غایب را جابجا می کند و یا اصلاً سیاق عبارت را عوض می کند در حالی که کلام حاکی از یک مطلب است و با عوض شدن ضمائر و یا سیاق کلام وحدت مطلب از بین نمی رود البته در کتب معانی و بیان توضیح بیشتری راجع به این مطلب وجود دارد که به چه علل و جهاتی گوینده می تواند سیاق و ضمائر سخن خویش را تغییر دهد. مثلاً در سوره مبارکه حمد، نیمی در شکل خطاب است و نیمی دیگر در شکل سپاس در صورتی که همه سوره حمد بیش از یک سیاق ندارد.

ابتدای سوره با «الحمد لله رب العالمین» شروع می شود و حاکی از سپاس و شکرگزاری گوینده است که به ذات مقدس «الله» که رب و پروردگار همه است اختصاص دارد و چون گوینده به عنوان اینکه بنده و مخلوق این چنین پروردگاری است و خود را لایق مواجهه و مخاطبه با او نمی بیند فلذا از او با ضمیر مغایب نام می برد. در چند آیه بعدی هم باز

(۱) سوره یونس آیه ۱۰۱.



ضمیر مغایب بکار می رود «الرحمن الرحیم مالک یوم الدین».

ولی در آیات بعدی حالت غیاب تبدیل به خطاب می شود چون خطاب شایستگی و لیاقت بیشتری می خواهد مثل اینکه شخص در مرحله اول و با جملاتی که دارای ضمیر مغایب بود. برای خودش آمادگی و شایستگی بوجود می آورد و سپس خدا را مخاطب قرار داده و با او مثل دو نفر که رو بروی هم ایستاده اند صحبت می کند و می گوید:

«ایک نعبد و ایک نستعین» پروردگارا، تنها تو را می پرستیم و تنها از تو کمک می خواهیم.

«اهدنا الصراط المستقیم» پروردگارا، ما را به راه راست هدایت فرما.

«صراط الذین انعمت علیهم» راه کسانی که آنها را مورد انعام قرار داده ای.

«غیرالمغضوب علیهم ولا الضالین» نه راه آن افرادی که به آنها غضب شده، و نه راه گمراهان و ره گم کرده ها.

پس در سوره حمد، التفات از غیبت به خطاب است یعنی اول حالت مغایب را داشت و بعد به علت اینکه متکلم به مخاطب خود نزدیک شد تبدیل به حالت خطاب گردید. عکس این قضیه هم این چنین خواهد بود که اول حالت خطاب را داشته باشد و بعد به مغایب تبدیل شود.

مثلاً شما در مجلسی که چند نفر حضور دارند با یکی از حاضرین صحبت می کنید و چون از صحبت های خود نتیجه نمی گیرید رویتان را برمی گردانید و حالت اعراض به خود گرفته و می گوئید تو شایسته اینکه من با تو حرف بزنم نیستی و سپس چنین ادامه سخن می دهید که من می گویم این جور کن، عوض قبول کردن، آن جور جواب می دهد. پس ضمیر مخاطب تبدیل به مغایب می شود.

در آیات قبلی این سوره یعنی تا آیه ۲۱، آیات با ضمیر خطاب بود و قرآن مجید مخالفین را مستقیماً مخاطب قرار داده بود که حاکی از مهر و محبت و نزدیکی است و ایجاد الفت می کند.

«اسروا قولکم او اجهروا به انه علیم بذات الصدور» شما اگر به سر و پنهان سخن بگوئید یا

علنی و در آشکارا، برخدا مخفی نیست و خدا به آنها عالم است.



«هوالذی جعل لکم الارض ذلولاً» خداست که زمین را برای شما مانند حیوان راهوار قرار داده است.

و در وسط، جمله ای انتقادآمیز با ضمیر مغایب دارد.

«اولم یروا الی الطیر فوقهم صافات» اینها این مرغها را در بالای سرخودشان درحالی که بالها را باز نگاه داشته اند و پرواز می کنند نمی بینند؟

سپس برمی گردد به خطاب و می فرماید:

«امن هذا الذی هو جند لکم یصرکم من دون الرحمن» آیا این سپاه شما هستند که شما را در مقابل حق یاری می دهند؟

«امن هذا الذی یرزقکم» آیا آنان که به شما روزی می دهند، وسیله هستند؟

و بعد چون خداوند متعال اینها را لایق مخاطب بودن خود نمی بیند آن وقت رو به پیغمبر خود کرده و با او صحبت می کند:

«قل هوالذی انشاء کم وجعل لکم السمع والابصار والافئدة قليلاً ما تشكرون» ای پیغمبر من به اینها بگو (که دیگر لایق مخاطب شدن با من نیستند) او کسی است که شما را روی زمین بوجود آورد و به شما گوش و چشم و دل داد ولیکن عده کمی از شما سپاسگزارند.

تفسیر این آیه (که در گذشته از آن صحبت کردیم) در این زمینه بود که خداوند متعال این حواس و عقل را به انسان داده تا تفکر کند و بیندیشد چون شکر هر نعمتی به این است که آن نعمت در مسیر خاص خودش مورد بهره برداری قرار گیرد.

خداوند متعال در این آیه به مخاطبین گوشزد می کند که شما نمی اندیشید و فکر نمی کنید اگر چه حقایق واضح و روشن است و اگر بدین نحو به راه خود ادامه دهید سرنوشت دردناکی در انتظار شما است.

در ابتدای سوره، همین موضوع را (در ضمن یادآوری گفتگوی اهل جهنم با نگهبانان جهنم) فرمودند که وقتی به آنها می گویند چرا به این سرنوشت دچار شدید و آیا برای شما پیغمبری نیامده بود؟ جواب می دهند:

«لوکنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر» اگر گوش می شنیدیم و فکر



می کردیم امروز چنین سرنوشتی نداشتیم.

«قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»

ای پیغمبر توبه اینها بگو، اوست همان خدائی که (علیم و حکیم است و هیچ کار لغو و بیهوده نمی کند) شما را در زمین آفریده و پخش کرده است و به سوی او جمع می شوید.
 علمای لغت می گویند که کلمه «ذراً» متضمن معنی پخش هم هست، همانگونه که کلمه «حشر» که در مورد قیامت بکار برده می شود متضمن معنای جمع شدن است و این دو معنی در عین حال که متقابل هم هستند در این آیه ملازم هم شمرده شده اند چون هر بسطی، قبضی را به دنبال دارد.

آیه شریفه این معنی را می فهماند، شما که در زمین آفریده و پراکنده شده اید نه این چنین است که به حکم یک سلسله علل اتفاقیه و بی غرض و بی هدف بوده است بلکه این پخش کردن برای یک جمع کردن است. چون روشن و واضح است که هرکسی در نظام عالم هستی فکر بکند و تفکر نماید خدا را خواهد شناخت و کسی که خدا را شناخت و دانست که خلق از ناحیه او است، به حشر ایمان خواهد آورد زیرا نبودن قیامت با بودن خدا سازگار نیست.

«وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»

می گفتند ای پیغمبر وای مسلمانان اگر راستگو هستید بگوئید این وعده، کی محقق می شود؟ اینها همیشه از پیغمبر اسلام یک سؤال عامیانه ای داشتند و سؤال می کردند تو که می گوئی قیامتی هست برای ما روشن کن که آن قیامت در چه تاریخی و وقتی خواهد بود.

«قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ»

در مقابل این سؤال، قرآن به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله می گوید بگو «علم الساعة» نزد خدا است و من چیزی نمی دانم من نذیری بیش نیستم.
 اگر قرآن مجید جواب می گفت که مثلاً یک میلیون سال بعد و یا تاریخی شبیه این (مثل جواب ملانصرالدین که پرسیدند وسط زمین کجا است؟ جواب داد همین جایی که



من ایساده‌ام و اگر باور ندارید بیاید حساب کنیم) آنها نمی‌توانستند نفی کنند و تسلیم می‌شدند چون راهی برای نفی یا اثبات آن نداشتند.

ولی قرآن چنین جواب می‌دهد که ای پیغمبر بگو علمش پیش خدا است من هم نمی‌دانم دور است یا نزدیک ولیکن چیزی که می‌دانم و برای سعادت و خوشبختی شما لازم است این است که بدانید این چنین حقیقتی هست یعنی روز قیامت حتماً وجود دارد اما تاریخش کی و چه وقت است این در اصل قضیه اثر ندارد و دیگر اینکه هر کس می‌میرد از این دنیا می‌رود خواهد توانست که قیامت خود را مشاهده کند و قهراً دقیق‌ترین تاریخ برای قیامت هر فردی خواهد بود.

«فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا»

چون او را - قیامت را - نزدیک دیدند چهره کافران زشت شد (از کمال ناراحتی).

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که اینجا صحبت از آینده است و سؤال کفار مطرح می‌شود که اینها سؤال می‌کنند قیامت در چه زمانی است ولی قرآن یک دفعه از گذشته خبر داده و می‌گوید وقتی قیامت را نزدیک دیدند چهره آنان از شدت ناراحتی دگرگون گردید.

از این جهت مفسرین در تفسیر این آیه به حیص و بیص و تنگنا افتاده‌اند که چه بکنند.

بعضی گفته‌اند شاید مقصود قرآن بیان کیفیت واحوال روز قیامت نباشد بلکه مراد از «متی هذا الوعد» وعده عذاب در دنیا باشد نه وعده عذاب در آخرت.

ولکن این تفسیر با آیه قبلی جور در نمی‌آید چون آیه قبلی دارد «والیه تحشرون» و ظاهر این آیات بیان احوال روز قیامت است.

بعضی دیگر «لَمَّا» را به معنی «متی» گرفته‌اند بدینگونه که چون مستقبل و آینده مُحَقَّقُ الْوُقُوعِ است و اینها حتماً به این حال خواهند افتاد لذا قرآن حال اینها را در آینده، با فعل ماضی بیان می‌کند.

ولی اینگونه تفسیر هم درست نیست چون اینجا «لَمَّا» است نه «متی» و اگر ما



بتوانیم کلمه «لَمَّا» را در معنی خود نگهداریم داعی نخواهیم داشت که آن را به معنی «متی» بگیریم.

بلکه جواب صحیح این است که:

«لَمَّا» در معنی اصلی خودش باقی می ماند و این آیه شریفه در صدد بیان حال کفار است بدینگونه که اینها دائماً از پیغمبر اسلام سؤال می کنند که آیا روز قیامت کی هست و کی نیست؟

قرآن جواب می دهد که جواب این سؤال خیلی به تأخیر نمی افتد و به زودی، همه مشاهده کرده و متوجه خواهید شد. یعنی لحظه مرگ، همه چیز برای انسان عیان و روشن خواهد بود.

توضیح اینکه بحث ها بر سر این است که آیا انسان با مردن پایان می پذیرد یا فقط از جهانی به جهان دیگر انتقال پیدا می کند.

و بفرض اینکه به جهان دیگر منتقل می شود آیا مستقیماً از این دنیا رها گشته و وارد جهان دیگر می شود؟

یا اینکه عالم واسطه ای به نام برزخ وجود دارد که این برزخ ابتداء و دروازه قیامت است؟

آیات زیادی از قرآن مجید بر حیات برزخی دلالت دارند که انسان نه تنها در قیامت بلکه در نشئه دیگری به نام عالم برزخ حتماً حیات دارد.

در احادیث هم وارد شده است که برای انسان در وقت مردن لحظه ای است که آن لحظه، لحظه معاینه است.

مقصود از لحظه معاینه این است که شخص محتضر قبل از انتقال به عالم برزخ و بالأخره عالم قیامت که هنوز علاقه روح از بدن به کلی قطع نشده و در مرز دنیا و آخرت قرار گرفته جهان دیگر را معاینه می کند یعنی در آن واحد با چشم ظاهر، دنیا را می بیند و با چشم باطن، آخرت را. مثل کسی است که در آستانه دری قرار گرفته و وقتی در را باز می کنند با اینکه هنوز در اطاق است هم اطاق را می بیند و هم بیرون را و هم در این جااست



که همه چیز برای انسان روشن و ظاهر می شود و منکران و کافران وقتی در این لحظه قرار می گیرند و عالم آخرت را می بینند اینجا است که نهایت ناراحتی به آنها دست می دهد و این جا است که به آنها گفته می شود: «قَبْلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ، تَدْعُونَ» این همانی است که شما داشتید می خواندید و طلب می کردید (تَدْعُونَ، اینجا به معنی تدعون است).

مرحوم شیخ بهائی در کتاب اربعین خود از امیرالمؤمنین علی علیه السلام، روایتی نقل می فرماید مبنی بر اینکه حالت احتضار و زمان معاینه انسان وقتی که فرا می رسد خود را در یک احتیاج و نیاز شدید می بیند پس اولاد و خانواده اش و اموالش و اعمالش برای او تمثل پیدا می کنند یعنی صورت ملکوتی اینها در مقابل او حاضر می شوند و شخص شروع می کند با صورت ملکوتی اینها صحبت کردن و فوراً سراغ مشکل گشای همیشگی خود یعنی مال و منالش می رود و به اینها می گوید: ای مال وای ثروت من می دانی که برای بدست آوردن تو چقدر زحمت کشیده ام و برای اندوختن تو چه مشقاتی را متحمل شده ام الان وقت آنست که به من کمک کنید. آن صورت ملکوتی اموال جواب می دهند اینجا شمشیر ما بَرّا نیست و کاری از دست ما ساخته نیست فقط کاری که از ما بر می آید این است که کفنی به تو بدهیم.

بعد از اینکه از کمک اموال خود مأیوس گردید به همسر و فرزندانش رو کرده (در حالی که یادش می آید که برای خاطر اینها چه مظلومی را به گردن گرفته و چه حلال و حرامهایی را به هم مخلوط کرده و چه زحماتی متحمل شده) و از اینها کمک می خواهد اینها هم جواب می دهند متأسفیم، هیچ کاری از دست ما ساخته نیست حداکثر کاری که می توانیم بکنیم این است که تو را تا گورستان بدرقه کنیم. در این وقت رو به اعمال خود کرده و از اینها طلب یاری می کند، اعمال جواب می دهند که ما همراه تو هستیم و آنی از تو جدا نخواهیم شد.

(۱) وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۸۵ حدیث ۱.



پس خلاصه تفسیر این آیه شریفه چنین می شود که وقتی کافران آن وعده را قریب و نزدیک می بینند مثل اینکه خبر فوق العاده ناراحت کننده ای به آنها داده باشند (که حاکی از شکست فاحش باشد) چهره آنها آنچنان تغییر کرده و زشت می شود که گوئی غیر از چهره چند لحظه قبل است و به آنها گفته می شود این همان وعده ای است که به تمسخر از آن یاد می کردید و می گفتید کی واقع می شود و تاریخ آن در چه وقت است؟ و کلمه «زلفه» به معنی عین نزدیکی و قرب است. مثلاً وقتی کسی را تعریف می کنیم، می گوئیم فلانی عادل یا صادق است و اگر بخواهیم بیشتر تعریف کرده و مبالغه کنیم می گوئیم فلانی عین عدالت و صدق است یعنی اصلاً مجسمه عدالت و صداقت است.

قرآن مجید در اینجا می خواهد این معنی را بفهماند که دیگر وعده آنها نزدیک نیست چون نزدیکی و دوری بین دوشیء جدا از هم ملاحظه می شود لکن مرگ در عین نزدیکی و قرب است چون وقتی انسان در وعده گاه باشد دیگر وعده، جدای از انسان نخواهد بود.

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْرَثْنَا مَنِ يَجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ آلِيمٍ».

ای کسانی که این همه آرزوی نابودی من و همراهانم را می کنید خدا چه مرا نابود کند و چه مرا مشمول رحمت خودش قرار دهد (در سرنوشت شما تأثیری ندارد) چه کسی شما را از عذاب دردناک پناه می دهد؟

چون کافران، پیغمبر صلی الله علیه و آله را برای خودشان مزاحم و سد راه تشخیص داده بودند آرزوی مرگ پیغمبر را می کردند و می گفتند چه وقت فرا می رسد که ما از شر این شخص راحت شویم و آیا دشمنی قوی پیدا می شود که او و همراهانش را از بین ببرد و هلاک کند؟ و چون به «الله» معتقد بودند و بتها را فقط به عنوان شفیع می دانستند لذا می گفتند ای خدا، محمد و همراهانش را از بین ببرد تا ما از شرش راحت شویم.

مثل معروفی است گویند: بچه گریز پا از مدرسه، آرزوی مرگ معلم را می کند و خیال می کند با از بین رفتن معلم او سعادتمند می شود، نمی داند که با مردن معلم او خوشبخت نمی شود. گیرم که معلم مرد این بیچاره بدبخت چه آینده ای خواهد داشت؟ او خیال می کند که فقط وجود معلم است که رسم درس خواندن را به وجود آورده است



واگر معلم از بین برود دیگر موضوع درس خواندن و با سواد شدن در عالم منتفی می شود و آن وقت با سواد و بی سواد هر دو علی السویه و مساوی خواهند بود.

در صورتی که احتیاج به علم و فرق میان با سواد و بی سواد باعث شده که معلم به وجود بیاید. و همچنین افرادی که در خواب هستند بیدار کننده را برای خودشان مزاحم تلقی می کنند و یا مثل بسیاری از بچه ها هستند که آرزوی مرگ پدرشان را که در تربیت آنها سخت گیری می کنند دارند و خیال می کنند با مردن پدر راحت می شوند در حالی که سخت گیری پدر برای تربیت، نه از جهت ریاست طلبی و فزون خواهی است بلکه به علت عطف و خیرخواهی اوست.

و چون بشر احتیاج به راهنما و راهبر دارد، خدا پیغمبر را فرستاده است، نه اینکه چون پیغمبری وجود دارد پس این تعلیمات و تکالیف هم هست و اگر پیغمبر نباشد این تعلیمات هم نخواهد بود.

اینها قیاس معکوس تشکیل داده و معلول را به جای علت و علت را به جای معلول می گیرند.

با توجه به مطلب مذکور، قرآن کریم از زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: خدا چه مرا با همراهم نابد کند و چه مشمول رحمت خویش قرار دهد به هر حال شما چه فکری برای خودتان کرده اید سرنوشت شوم شما را چه شخصی پناه می دهد یعنی سرنوشت شوم شما با این وضعی که دارید قطعی است.

« قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ »

بگو او رحمان است و ما به رحمان ایمان آورده ایم و به او توکل و اعتماد کرده ایم و در آینده خواهید دانست کیست که در گمراهی است.

یعنی خاطرتان از ناحیه ما جمع باشد و خدا چه ما را هلاک کند و یا مشمول رحمت خود قرار دهد ما به رحمان ایمان آورده و به او اعتماد کرده ایم و جز رحمت الهی چیزی در انتظار ما نیست.



و خداوند به موجب رحمانیتش مرا مأمور کرده که شما را به صراط مستقیم دعوت کنم بلکه شما هم مشمول رحمانیت او شوید چون هر کس که او و قانون خلقت او و قانون عالم او را آن چنانکه هست بشناسد و خود را با نظام کلی عالم تطبیق دهد در پناه او قرار گرفته و به وسیله او آرامش پیدا خواهد کرد.

چون وقتی انسان به حقیقتی مثل «الله» ایمان پیدا می کند یعنی تصدیق آن حقیقت به انسان امنیت خواهد داد و بدین جهت است که اگر کلمه «مؤمن» به انسان گفته شود به معنی امن گیرنده خواهد بود چون بوسیله خدا به امن و آرامش می رسد یعنی با داشتن خدا به امنیت مطلوب می رسد و با نداشتن او به هر چه که اعتماد کند پایه اش متزلزل است و اگر در خدا استعمال شود به معنی امن دهنده و معطی امنیت است و لذا در سوره حشر آیه ۲۳ می فرماید:

«هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر»

در اینجا از نظر ادبی این سؤال پیش می آید که چرا در جمله «آمنا به» فعل مقدم بر جار و مجرور (به) شده و لکن در جمله «علیه توکلنا» جار و مجرور (علیه)، مقدم بر فعل است.

جواب: حالت طبیعی در زبان عربی و ادبیات عرب این است که فعل باید بر متعلقات خودش تقدم داشته باشد مثلاً در جمله «آمنا به» حالت طبیعی این است که «آمنا» بر متعلق خود یعنی «به» مقدم باشد و یا حالت طبیعی در جمله «علیه توکلنا» تقدم «توکلنا» بر «علیه» است.

و این حالت طبیعی باید حفظ شود مگر اینکه برای تفهیم معنای خاصی آن را به هم بزنیم^۱. مثلاً در «ایاک نعبد و ایاک نستعین» حالت طبیعی این است که بگوئیم نعبدک و نستعینک، و لکن برای اینکه بگوئیم: خدایا فقط ترا می پرستیم و فقط از تو یاری می خواهیم و از غیر تو یاری و کمک نمی خواهیم و غیر ترا پرستش نمی کنیم «ایاک» را

(۱) تقدیه ما حقه التأخیر.



مقدم می داریم.

در اینجا هم می خواهیم بگوئیم: خدایا فقط به تو ایمان آورده و فقط به تو اعتماد می کنیم. پس باید متعلق فعل و جار و مجرور مقدم باشد ولی چون در موضوع ایمان به مبدء چیز دیگری غیر از خدا که لایق ایمان آوردن باشد وجود ندارد (حتی کفار مکه هم به خدا ایمان داشتند) پس «آمنّا به» کار «به آمنّا» را می کند یعنی إفاده حصر می کند و احتیاجی نیست که جار و مجرور مقدم بر فعل باشد.

ولکن در توکل چنین نیست و انسانها باید به یک مرحله ای از کمال برسند که توکلشان فقط به خدا باشد این است که در اینجا، جار و مجرور مقدم شده تا این معنی حصر را بفهماند (ولذا کفار قریش با اینکه به خدا ایمان داشتند باز اعتمادشان به بتها بود) یعنی ما فقط تنها و تنها به خدا توکل و اعتماد داریم و بر هیچ یک از وسائل و اسباب و مقدمات و پول و قدرت و افراد، مستقلاً توکل نمی کنیم مگر به عنوان اینکه از اسباب فیوضات الهی باشند.

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ»

اگر خدا بخواهد همه چشمه های عالم خشک می شود و اگر خشک شود آنکه برای شما آب جاری می آورد کیست؟

این آیه شریفه دوباره به - حسب ظاهر آیه - حالات طبیعی موجودات را بیان می کند همانطوریکه در آیات پیشین بیان کردیم هر چه که در عالم طبیعت است این چنین نیست که لازمه ضروریش باشد که همانگونه باشد که باید باشد و تخلفش از آن حالت محال باشد بلکه زمام همه امور به دست خداوند است که هر چه را بخواهد آن، «هست» می شود و اگر نخواهد «نیست» و «نبود» می شود.

از این روست که انسان آنچه را که در عالم هست اینها را باید نعمتهائی بداند که دست لطف پروردگار به او داده است یعنی از ورای همه اسباب و مسببات باز دست لطف و عنایت او را ببیند.

نه اینکه چشم بصیرتش کور گشته و مثلاً بگوید: آمدن باران تابع یک سلسله علل



و اسباب است بخورشید است که بر دریاها و آبها می تابد بعد اینها بخار می شوند و بخارها بالا می روند و در اثر تغییرات جوی و حرارات، باد به وجود می آید و بخارهای آب را که به صورت ابر پدید آمده اند جابجا می کند تا اینکه این ابرها در جاهائی به صورت قطرات باران پائین می آید و این نظام جبری عالم است و غیر از این، شکل دیگری اصلاً ممکن نیست و لکن اینگونه فکر کردن دور از منطق است چون سررشته همه علل و اسباب در یک جا متمرکز است، در دست آنی که اگر بخواهد همه چیز تغییر ماهیت می دهد.

جمله ذرات زمین و آسمان لشکر حقنند گاه امتحان

آب را دیدی که در طوفان چه کرد باد را دیدی که با عادن چه کرد

چه کسی از راز نهائی عالم آگاه است؟ این اموری که به عنوان علت مشاهده می کنیم اینها سطحی است و سررشته همه اینها و علة العلل همان ذات احدیت است.

اگر چشمه ای می بینی، چاهی می بینی، آب زلالی می بینی، همه اینها را باید از لطف حق بدانی اگر خدا بخواهد همه چشمه های عالم خشک می شود و اگر خشک شود آنکه برای شما آب جاری بیاورد کیست؟

در بعضی از روایات به تأویل این آیه توجه شده است. یعنی مقصود و مراد از چشمه، تنها چشمه های ظاهری نیست بلکه چشمه های معنوی هم هست و در واقع اشاره ای است به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ادامه وجود ایشان به وسیله ائمه اطهار سلام الله علیهم پس تفسیر آیه چنین خواهد بود:

قدر این آب جاری و چشمه را بداند و اگر خدا بخواهد این سرچشمه خشک خواهد شد آن وقت دیگر کیست که از نو برای شما آبی جاری کند؟ آیا پیغمبر دیگری خواهد بود؟ امامی خواهد بود؟

و در احادیث دیگر وارد شده که این آیه ناظر به غیبت امام زمان علیه السلام است یعنی اگر این آب که به وسیله مقام امامت در میان شما جاری است از شما مخفی و پنهان بشود غیر از ذات اقدس باری تعالی کیست که این آب جاری را بر شما برگرداند؟^۱

(۱) تفسیر برهان ج ۴ ص ۳۶۶ و ۳۶۷ و تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۳۸۶ و ۳۸۷.